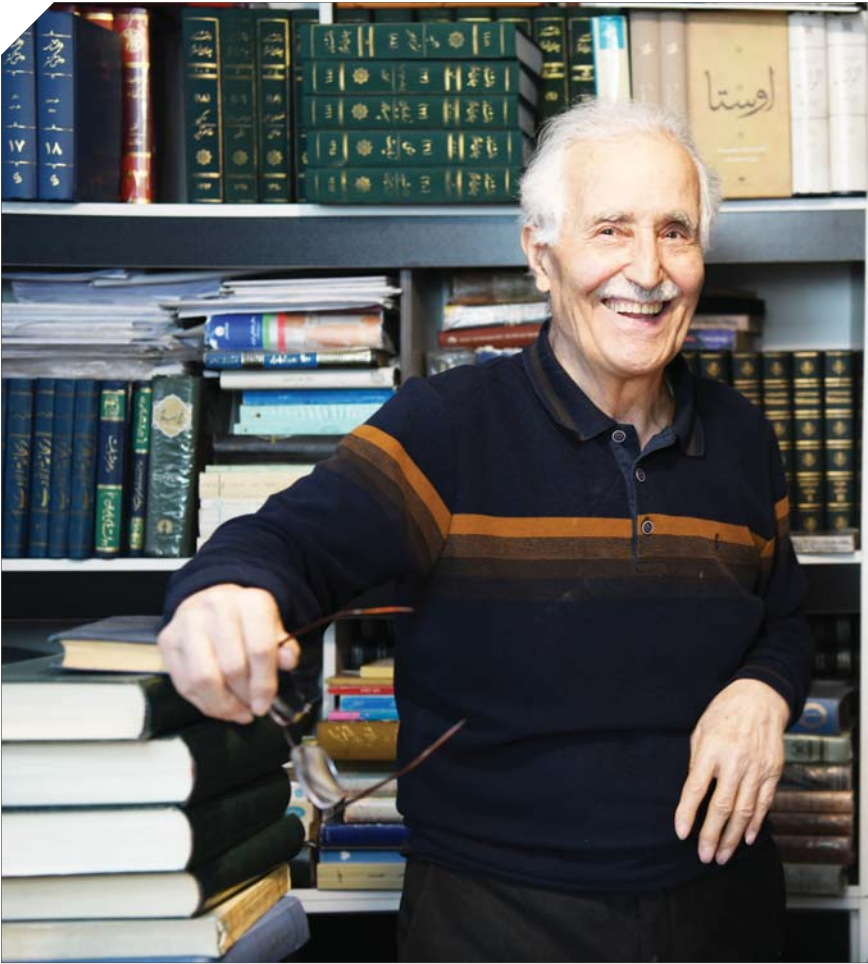




رئیس‌علی قشقایی



رئیس‌علی قشقایی

روایت احمد غلامی از گفت‌وگو با رحیم رئیس‌نیا

چپ نوستالژیک

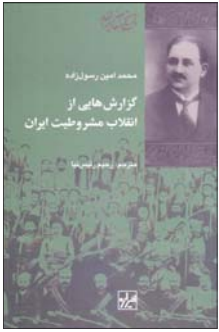
کرد. او اندکی پس از رسیدن به تهران تازه‌فتح‌شده، در تشکیل و سازمان‌دهی حزب دموکرات ایران و تهیه نظام‌نامه و مرام‌نامه و تعیین خط مشی حزبی با سیدحسن تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلی و… همکاری داشته» (صفحه ۹، کتاب «گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران»).

محمدامین رسول‌زاده به هر آنچه یک روزنامه‌نگار سیاسی است، روزنامه‌نگاری رادیکال با مانیفستی در دست که در بحران‌های مشروطه کزومژ نشده و بی‌ش از هرکس، مشروطه را تحلیل و نسبت به عواقب آن هشدار می‌دهد. محمدامین رسول‌زاده در سال ۱۸۸۴ در روستای پرتلاطمی را به دنیا آمده است و حدود هفتاد سال زندگی پرتلاطمی را پشت سر نهاده است. او پیش پدرش آخوند حاجی ملا‌علی‌اکبر در مدرسه روس- مسلمان و هنرستان حرفه‌ای باکو تحصیل کرد. واپسین سال‌های تحصیلی او در هنرستان مقارن بود با جوش‌وخروش‌های انقلابی در روسیه به‌ویژه شهر کارگری باکو. «همت، نخستین سازمان سوسیال‌دموکراتیک محلی در باکو بود که رسول‌زاده هم در زمره بنیان‌گذاران آن به شمار رفته است. او ضمن فعالیت‌های تشکیلاتی که در جریانش با انقلابیونی چون «کوبا» (استالین بعدی) آشنا شد، در انتشار نشریات همتی چون تکامل و یولداش فعال بود و با روزنامه‌هایی چون ارشاد و ترقی نیز همکاری داشت و در همین دوره مقالات زیادی در پیرامون رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران انتشار داد. رسول‌زاده در اوایل ۱۳۲۷ به ایران آمد و از رشدت و جلفا و تبریز و ارومیه و تهران گزارش‌های جالبی برای درج در روزنامه ترقی تهیه

که به‌مانند مظفرالدین شاه یک شاه موافق ترقی و مراعی اصول حریت باشد… به نظر ما چگونگی سرنوشت مشروطه ایران تنها به مردم ایران بستگی دارد…» (صفحه ۴۹ همان کتاب). در کنار این اندیشه‌ورزی‌های سیاسی آنچه شخصیت محمدامین رسول‌زاده را جذاب می‌کند توفان حوادث سیاسی است که در بیشتر مواقع زندگی و حیاتش را به مخاطره انداخته است. رحیم رئیس‌نیا نیز دراین‌باره می‌گوید: «وقتی استالین به‌عنوان کمیسر خلق‌ها گذرش به باکو می‌افتد، محمدامین رسول‌زاده توسط انقلابیون روس دستگیر و زندانی شده است. استالین به زندان می‌رود تا او را ببیند. رسول‌زاده استالین را نمی‌شناسند، فقط می‌بیند چهره او برایش آشنا است. استالین دستور می‌دهد رسول‌زاده را از بند خارج کنند و به دفتر او بیاورند. همه هم‌بندی‌های او فکر می‌کنند رسول‌زاده را برای اعدام می‌برند، اما استالین به جبران زمانی که رسول‌زاده او را از زندان فراری داده است او را آزاد و توصیه می‌کنند برای نجات جاننش با قطار شخصی او به مسکو برود. رسول‌زاده با خانواده‌اش خداحافظی می‌کند و با قطار شخصی استالین به مسکو و بعد از چندی از مسکو به ترکیه می‌رود.» روزنامه «ایران نو» که به سردبیری محمدامین رسول‌زاده منتشر می‌شود، اولین روزنامه‌های است که در شکل و قطعی همچون روزنامه‌های آن زمان اروپایی است. گزارش‌های رسول‌زاده از نهضت مشروطه و تحلیل وقایع او از اوضاع چنان مقرون به واقعیت است که گویا او یک بار پیش از این انقلاب را زیسته است: «تا امروز زحمت کشیدید و برای تشکیل مشروطه دستخط گرفتید. بعد از این نوبت تلاش اصلی است. زیرا اگر دست از کوشش بردارید، بی‌گمان به پیش‌برد منظور خود موفق نخواهید شد. در آن صورت حکام شما مشروطه و آزادی‌تان را از دستتان به درآورده، با صدای بلند به دنیا اعلام خواهند کرد که: ما آزادی دادیم، لیکن ملت به علت عدم آمادگی نتوانست آن را حفظ کند… همت کنید رفقا، وقت تکامل نیست!»، (صفحه ۴۴، همان کتاب).

رحیم رئیس‌نیا می‌گوید: «رسول‌زاده فارسی را می‌فهمید اما نمی‌توانست فارسی بنویسد با وجود این، سردبیری روزنامه ایران نو را بر عهده گرفته بود. این روزنامه یکی از نقاط عطف روزنامه‌نگاری ایران از نظر شکل و محتوا است. ایران نو به معنای واقعی کلمه یک روزنامه انترناسیونال بوده است. در این روزنامه هم مسلمانان نقش داشتند و می‌نوشتند، هم ارمنه و هم نویسندگان مهمی با گرایش‌های مارکسیستی»، وقتی از محمدامین رسول‌زاده سخن می‌گوییم با یک پرشش اساسی روبه‌رو می‌شویم؛ چرا نهضت مشروطه وامدار چهره‌هایی همچون او و منطقه قفقاز و باکو است. رحیم رئیس‌نیا می‌گوید: «منطقه قفقاز در دوره مشروطه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. اولین روزنامه‌های سیاسی در قفقاز منتشر شده است و روشنفکران بسیاری در این روزنامه‌ها از جمله خود محمدامین رسول‌زاده قلم زده‌اند. همچنین روس‌ها برای تربیت کارمندان خود مدارس روس تاتار را باز کردند. روس‌ها به ترک‌ها تاتار می‌گفتند. مدارس روس تاتار که در سراسر منطقه مسلمان نشین قفقاز باز شده بود به عده‌ای از جوانان که در مکتب درس خوانده بودند شانس حضور در این مدارس را می‌دهد و آنان با زبان و فرهنگ روس آشنا می‌شوند و زمینه تحصیل در دانشسرای گوری در گرجستان را پیدا می‌کنند. گوری زادگاه استالین است و از همین اواخر مجسمه‌اش در وسط شهر بود. خانه استالین موزه شده و هنوز قسمتی از قطاری که استالین با آن سفر می‌رفت وجود دارد.»

منطقه قفقاز به لحاظ سیاسی و نزدیکی با جریانات سیاسی در ترکیه و روسیه دیگر درهم‌جوشی است که سرریز آن به تبریز و از تبریز به تهران و نهضت مشروطه می‌ریزد. کارگران ایرانی در قفقاز که در کارخانه با وضعیت ذلت‌باری مشغول کار هستند و برخی دیگر که به شغل سخت باربری روی آورده‌اند، زمینه‌ساز خشم و اعتراض به وضعیت موجود ایران می‌شوند. محمدامین رسول‌زاده در یکی از یادداشت‌هایش با عنوان «حمالان پل» به رخ عسبک کارگران



ایرانی می‌پردازد. اگر نگویم قفقاز و باکو خاستگاه نهضت مشروطه بوده است، می‌توان گفت جنبش چپ ایران از آنجا سر برآورده است. رحیم رئیس‌نیا می‌گوید: «باکو در حقیقت خاستگاه جنبش چپ ایران بوده است و چپ چون تشکیلات داشت در نهضت مشروطه نقش اساسی ایفا می‌کند. تفلیس یکی از مراکز مهم فعالیت‌های فرهنگی ایران بوده است. روزنامه «ملانصرالدین» و «شرق روس» در اینجا چاپ و منتشر می‌شده. در واقع می‌توان گفت چپ ایران آنجا پا گرفته است، مخصوصا باکو که کارگران ایرانی آنجا کار می‌کردند و خواه ناخواه با شرکت در اعتراضات و اعتصابات کارگری پایشان به مبارزه باز می‌شد. حتی عده‌ای از ایرانی‌ها در تشکیلات همت که شاخه مسلمانان حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه بود، فعال بودند. این کارگران قبل از اینکه خودشان به ایران بیایند، ناله‌ها و فریادهایشان به ایران رسیده بود. اولین حزب چپ ایرانی‌ها در باکو تشکیل شد. مرام‌نامه و اساسنامه‌اش هم بر اساس تشکیل سازمان همت بوده است. محمدامین رسول‌زاده یکی از بنیان‌گذاران اصلی سازمان همت است و در تمام ارکان‌های مطبوعاتی مخفی و علنی آن مقاله می‌نوشته است. جالب اینکه حزب «اجتماعیون و عامیون» ترجمه همان سوسیال‌دموکرات است. حیدر عمواوغلی، چهره سرشناس و بافوذ مشروطه از طریق اجتماعیون و عامیون به خراسان و تهران می‌آید. رسول‌زاده هم از همین حزب برای حل مشکلات کیلان رهسپار این منطقه می‌شود. اکثر مجاهدان قفقازی فعال در مشروطه آذربایجانی بوده‌اند. یکی از مبارزان اصلی فعال در مشروطه برادر محمدعلی تربیت بود که سیدحسن تقی‌زاده او را به فرزندی پذیرفته بود. علی‌محمد با اردوی کیلان برای فتح تهران عازم شده و یکی از فرماندهان بنام و جوان است. او پس از فتح تهران و در جریان ترورهای بعد از فتح اولین کسی است که ترور و کشته می‌شود. برادرزاده حیدر عمواوغلی هم یکی دیگر از کسانی است که در این آشوب‌ها ترور می‌شود.»

یکی از نکات جالب زندگی محمدامین رسول‌زاده دوستی عمیقش با سیدحسن تقی‌زاده است: «مهم‌ترین منبعی که در این زمینه موجود می‌باشد یاداشتی به قلم سیدحسن تقی‌زاده است که در سال ۱۳۴۶ شمسی به مناسبت فوت دوست قدیمی‌اش محمدامین رسول‌زاده منتشر شد… تقی‌زاده در این یادداشت، از رسول‌زاده به عنوان یکی از «مردان نامدار فوق‌العاده» یاد می‌کند… مردی تربیت‌شده و صاحب منطق قوی و سلیم… و با ایمان به مرام خود و فداکار و جان‌نثار… که نظایر او در آن سامان در حکم معدوم و شاید در همه دنیا محدود است» (فصلنامه «گفت‌وگو»، شماره ۳۳).

بنیان‌گذاری جمهوری آذربایجان هم نتوانست در دوستی بین محمدامین رسول‌زاده و سیدحسن تقی‌زاده اثر منفی جدی بگذارد. رسول‌زاده بسیار تلاش کرد سو‌تفاهم به‌وجودآمده علیه آذربایجان ایران را رفع و رجوع کند اما موفق نشد. او نامه‌ای برای فروغی می‌نویسد و از او می‌خواهد این نامه را به دست مخبرالسلطنه هدایت برساند. رسول‌زاده در نامه تقاضا می‌کند ایران در برابر روس‌ها از جمهوری آذربایجان حمایت کند. اما تیمورتاش وزیر دیار و مسئول سیاست خارجه وقت، حمایت ایران از جمهوری آذربایجان را خسارت‌بار می‌داند و حمایتی از سوی ایران صورت نمی‌گیرد. رحیم رئیس‌نیا می‌گوید: «رسول‌زاده فکر می‌کرد روسیه دشمن مشترک ایران و قفقاز است و حتما به او جواب مثبت خواهند داد، اما این اتفاق نمی‌افتد.»

زندگی محمدامین رسول‌زاده فراز و فرودهای بسیاری دارد. رحیم رئیس‌نیا درصدد است کتابی مستقل درباره ابعاد پیدا و پنهان او نوشته و منتشر کند. رئیس‌نیا می‌رود و دسته بزگی از کاغذهای ۴۸ می‌آورد که زندگی محمدامین رسول‌زاده با مداد روی آن نقش بسته است. دست‌نوشته‌ها وسوسه‌برانگیزند. دلم می‌خواست آنها را به امانت بگیرم تا بخوانم، اما واهمه مسئولیت نگهداری کتاب دست‌نویس مرا از بیان این فکر بازمی‌دارد. رئیس‌نیا دست‌نوشته‌ها را در میان کتاب‌های دیگر می‌گذارد و با شغف می‌گوید اگر عمری باشد در میان کارهای دیگر آن را به سرانجام خواهد رساند.

ژاکوبن‌های مشروطه



شمیما بهره‌مند

میدان توپخانه از جمعیت پر شده است. جویی که در میانهٔ میدان برپاست، تمام انظار را به خود جلب کرده است. تهران به دست مشروطه‌خواهان فتح شده و نوبت تصفیه‌حساب رسیده است. «ناگهان بدبختی که انظار در انتظارش بودند، هویدا می‌شود. محکوم میانه‌بالا را که سرداری خاکستری‌رنگ و کلاهی سیاه به سر داشت، به پای چوبه دار می‌آورند. این آدم همان بدبختی است که عامل جنایت شاه دهانش، از طناب دار آویزان می‌ماند و خفه می‌شود و رنگش سیاه می‌شود. حاضران گف‌زنان فریاد می‌زنند: زنده‌باد قانون!…» وقتی محمدامین رسول‌زاده، این گزارش را به‌عنوان مخبر روزنامه «ترقی» در سال ۱۳۲۷ می‌نویسد، انقلابیون مشروطه خواه در راه کسب قدرت و بسط قانون دست به پاک‌سازی می‌زنند و کار به ترور مبارزان فعال در مشروطه، برادر محمدعلی تربیت و خوششان سیدحسن تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلی هم می‌رسد و البته این پاک‌سازی‌ها شاید دست‌کم در شمار و از منظر اخلاقی و رضایت عموم مردم، با اعدام‌ها و سرکوب‌های مشروطه‌خواهان به فرمان محمدعلی شاه قابل قیاس نباشد، اما همین تصویرسازی رسول‌زاده از صحنه اعدام که هم‌زمان با تلاش برای استقرار قانون رخ داده است، سویه دیگری از مواقع را در دوره مشروطه عیان می‌کند که با حکومت وحشت پیش از آن نسبتی ندارد. هم‌نشینی ترور در کنار شعار زنده‌باد قانون، معنا و کارکردی دیگری به آن بخشیده و از اینجااست که ترور با قانون نوعی خویشاوندی پیدا می‌کند. اگرچه ترور با صورت بدی و قربانش نمودی دیرینه دارد، اما تبارشناسی این مفهوم نشان می‌دهد که ازقضا پدیده‌ای نوظهور است که به‌تعبیر تری ایگلتون، برخلاف تصور ما بقای

چندانی در گذشته تاریخ بشریت ندارد. از دید او، ترور در مقام نوعی عقیده/کنش سیاسی و نه به‌مثابه شکلی از بروز خشم آنی، پدیده‌ای به‌غایت متأخر است که با مدرنیته و جهان معاصر نسبت وثیق دارد. ایگلتون با اشاره به تاریخ ترور، خاستگاه آن را در انقلاب فرانسه جست‌وجو می‌کند: اولین باری که این پدیده در روشنائی روز دیده شد و همچون بسیاری دیگر از نمادهای دوران مدرن، در انقلاب فرانسه بود و از دوران تسلط ژاکوبن‌ها به ارث رسید. ایگلتون با روگرداندن از هر قسم نگاه اخلاقی و منفی به پدیده ترور که آن را با جریانی ارتجاعی، سنتی و دور از تفکر نسبت می‌دهد، با اتکا بر آرای ادموند برک، ترور را در پس‌زمینه تاریخی آن می‌خواند؛ به‌مثابه فاجعه‌ای که منجر به فروپاشی هژمونی سیاسی در ساخت قدرت شده، وضعیت موجود را برهم می‌زند و استبداد را ورشکسته می‌کند. به‌زعم برک تنها در مسیر هم‌زیستی دوگانهٔ ترور/قانون است که می‌توان انسان به‌مثابه سوژه سیاسی را در موقعیت «وحشت کنترل‌شده و محدود»، مرعوب و در نتیجه مطیع کرد.

همین‌جاست که از «ترور قانونی» بحث به میان می‌آید که با «قانون به‌مثابه ترور» تفاوت بنیادین دارد. برک باور داشت قدرت فائقه قانون و توان سرکوبی که در بنطنش نهفته، اگر با هدف استقرار نوعی تعادل و با کمی نرمش همراه نباشد، فاقد کارایی خواهد بود. در واقع او دوگانهٔ هم‌زیستی ترور/قانون را رمز بقا در برانگیختن توأمان احساس وحشت و امنیت می‌داند. امیزه‌ای که تنها در این شکل مردمان وحشت‌زده را به حمایت از خویشی وامی‌دارد. ایگلتون زده این دوگانه را در آرای کارمندی و مفهوم هژمونی پیگیری می‌کند. پس چندان بیراه نیست که مشروطه‌خواهان که بر حاکمیت قانون تکیه دارند، ناگزیر با ترور نسبت پیدا کنند. بعد از روی کار آمدن آنان، ترور به‌شکل ابزار و اسبابی برای کسب هژمونی و استقرار قانون درمی‌آید. ترور در اینجا مازاد قانون است که سیمای سیاسی خود را به‌طرزی رادیکال آشکار می‌کند. گویی گزار از یک نظم به نظم دیگر بدون ترور ممکن نیست، خاصه آنکه ترور سویه‌ای اخلاقی هم پیدا کند که در فقره ترورهای مشروطه‌خواهان در مقام مجری عدالت، پیداکرد. مدعای ایگلتون در تاریخ ما هم شاهد دارد، اینکه ترور مقوله‌ای مدرن است که بر مدرنیته اعمال شده و مهم‌تر از همه، امری است که از دوران الزامات و لوازمات جامعه مدرن برمی‌آید. به گزارش‌های مخبر «ترقی» برگردیم. همچنان در تهران پس از فتح به دست مشروطه‌خواهان هستیم و اعدام‌ها در ملاعام ادامه دارد، رسول‌زاده اعدام «چراغچی»‌ها را ناکارآمد می‌داند و معتقد است باید غفو عمومی اعلام شود. اما اعدام‌ها با این مختصر اجرا در نمود. تمام نمی‌شود و فهرست دیگری در انتظار مجازات و در زندان به سر می‌برند و مخبر «ترقی» از

میان این جماعت از حاجی‌علی‌اکبر بروردی نام می‌برد که از جمله سببات او اعلان کفر مشروطیت از سر منبر بوده و مجدالدوله، رئیس توپخانه که در روز بهماران مجلس خطاب به توپچیان گفته بود: «امروز روزی است که باید نشان داد که سربازی یعنی چه!»، و آخوند ملامحمد عاملی که یک چشمش کور است و به کفر آخوند خراسانی فتوا داده که رای به مشروعبیت مشروطیت داده بود، و آخوندان باشی که نخستین مأمور ایران بوده که در روز مباران مجلس داوطلب به‌توپ‌بستن دارالشورا شده بود و سرانجام، سردار افخم غلام‌حسین خان که در واقعه شاه‌عبدالعظیم دخالت داشته و استنطاق صنبح‌حضرت معدوم حاکی از این است. در آخر این گزارش، رسول‌زاده می‌نویسد که افکار عمومی معتقد است این دستگیری‌ها ادامه دارد. با این اوصاف، او این اوضاع را از الزامات دوران تثبیت اقتدار قانون‌گرایان می‌خواند: «اگرچه ما اساسا با مجازات اعدام مخالف می‌باشیم، اما در اینجا ناگزیر از سکوت هستیم. زیراکه ما را قانع می‌کنند که مشروطه‌خواهان ناگزیر از اجرای این مجازات‌ها هستند و چاره دیگری ندارند». رسول‌زاده که در جنبش مشروطه ایران سهم بسزایی داشته است، توصیه به نرم‌خوبی می‌کند و اجرای احکام در پیش چشم مردم را کاری عبث می‌شمارد که بین مردم بداخلاقی ایجاد می‌کند. چندی بعد چوبه دار را برمی‌دارند و در اعدام‌ها وقفه می‌اندازند، چه‌آنکه رشته امور از دست رفته و کار به ترورهای انتقام‌جویانه هم رسیده است. رسول‌زاده با صحنه‌گذاشتن بر الزام برچیدن بساط استبداد و پاک‌سازی صحنه سیاست برای استقرار نظم تازه، مدام کار اساسی و اصلی مشروطه‌خواهان را یادآوری می‌کند که همانا اعمار و عمران مملکت بوده است. «قهرمانان تهران ایسن نکته را به نیکی دریافته‌اند که دیگر وقت زدن و خراب‌کردن گذشته است. اگرچه گرفتار مشکلات و مصایب فراوان بوده‌اند، الله‌العند ایکن مقصود به دست آمده است. اما این نه پایان، که آغاز کار است. مقصود اولین به دست آمده است که خود برای دستیابی به مقصود ناگزیر از لزومات اولیه به شمار می‌آید. مقصد خردمندان انقلابیون اعمار و عمران مملکت است که هرچه در راه آن پای فشرده شود، بالا و بالاتر می‌رود و رهرو این‌راه فراتر و فراتر می‌برد. برای قدم‌انداز شدن در راه اعمار و عمران و مدنیت و پیشروی و فراوی در آن لازم بود که موانع استبداد، ولو با دنیامیت و انفجار، از سر راه برداشته شود. ازاین‌رو ایرانیان صخره عظیم استبداد وحشی را که شاهراه ترقی را که می‌خواستند بکشند بسته بود، یعنی رژیم محمدعلی میرزا را، با اصول و وسایل لازم متلاطم کرده‌اند. آن هیکل مهیب را که خلل‌ناپذیر می‌نمود درب و دافون کردند. یعنی اصول اداره کیف مایشانی را برانداختند و کاری بزرگ انجام دادند.» ازاین‌رو

منابع:

- «گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران»، محمدامین رسول‌زاده، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، نشر شیرازه.
- «ترور و تفکر»، تری ایگلتون و… گردآوری و ترجمهٔ امیرهورسنگ افتخاری‌راد و نادر فتوره‌چی، نشر چشمه.